

محمدرضا قائمی نیک، عضو هیات علمی دانشگاه رضوی در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

مشارکت در انتخابات در بستر تحولات جهانی قابل فهم است



سید جواد نقوی

خبرنگار گروه ایده حکمرانی

برای شرکت در انتخابات قطعاً هر فردی متر و معیاری دارد و این مساله روشن است اما آنچه پرسش قابل تامل تری است؛ دولت در مقام عمومی چه نسبتی با تک‌تک افراد جامعه دارد و چگونه دولت عمومیت بیشتری دارد؟ این روزها شاید کمتر به مساله عمومیت توجه شود، به همین خاطر با محمد رضا قائمی نیک عضو هیات علمی دانشگاه رضوی گفت‌وگویی را در باب عمومیت و آینده دولت در ایران صورت دادیم که در ادامه می‌خوانید.

□ □ □

در آستانه هر انتخاباتی، اهالی علوم انسانی و جامعه‌شناسان روی پارامترهایی دست می‌گذارند و می‌گویند این موارد سبب افزایش مشارکت سیاسی می‌شوند و در نتیجه این افزایش مشارکت، همبستگی اجتماعی بالاتر رفته و درنهایت دولت مقتدرتری روی کار خواهد آمد. با وجود این اما تجربه ما از انتخابات‌های ۸۸، ۹۲ و ۹۶ نشان داد هرچند با پیرنگ شدن دو طیف در انتخابات، مشارکت سیاسی بالاتر می‌رود ولی چه بسا در همان ماه‌های اولیه بعد انتخابات، همبستگی کمتر شده و اصطکاک‌ها نیز در سطح حکمرانی بالاتر رود. به نظر شما با نگاه به این تجربیات ما چه راهی را باید طی کنیم که حداقل تجربه‌های گذشته در این خصوص تکرار نشود؟

تصور من این است که بحث مشارکت در انتخابات، آن هم در وضعیت فعلی که در حال تجربه‌اش هستیم، تابعی از تحولات صرفاً داخلی نیست و در بستر تحولات جهانی قابل فهم است. اولین تصور من از مشارکت بالا یا پایین در انتخابات آینده، این است که اساساً جامعه ایرانی به دلیل تعاملات گسترده‌ای که با جامعه جهانی پیدا کرده، در صورتی تن به مشارکت بالای سیاسی می‌دهد که قلمرو دولت و سیاست بتواند خواسته‌های متناسب با جامعه را در سطح جهانی برآورده کند.

به تعبیر دیگر ما مثلاً در ایالات متحده آمریکا، یک وجهی از دولت و سیاست را داریم که وقتی یک رئیس‌جمهور در ایالات متحده آمریکا انتخاب می‌شود می‌تواند تاثیر جهانی بگذارد و تعاملات درونی ایالات متحده می‌تواند در سطح جهانی تاثیرگذار باشد. به این معنا، مشکلات ایالات متحده آمریکا در سطح جهانی - مثبت یا منفی- حل و فصل می‌شود. در جامعه ما اما، تصور درک جامعه‌شناسی من این است که در این وضعیت، توقعی که از دولت و سیاست می‌رود این است که بتواند مسائلش را در قامت جهانی به طرح گذاشته و در آن سطح حل کند. فکر می‌کنم در واقع خواست جامعه برای مشارکت حداکثری این است که چنین ویژگی در قلمرو سیاست رقم بخورد و آن وقت است که جامعه احتمالاً مخاطره و ریسک شرکت در انتخابات و رای دادن را می‌پذیرد و وارد این فرآیند می‌شود.

سوال دقیقاً همین‌جا شکل می‌گیرد که ما دو طیف در جامعه داریم که بخشی از جامعه بهبود اوضاع را در دصل شدن به یک نظم جهانی می‌دانند و بخشی نیز معتقدند ایران تاریخی دارد و تا همین جا هم ما از همین نظم جهانی کم ضربه نخورده‌ایم. می‌دانیم که در بحث مشارکت سیاسی هم هر دو طیف تقریباً حضور دارند. سوال این است که آیا دولتی می‌تواند هر دو اینها را نمایندگی کند؟ اجازه بدهید تا من جواب این سوال‌تان را از زاویه دیگری بدهم. یک مساله‌ای در ایران مطرح شده تحت این عنوان که دولت باید بتواند وحدت ملی ایجاد کند. می‌گویند دولتی که بتواند وحدت حداکثری ملی ایجاد کند، احتمالاً دولتی است که مورد اقبال مردم است و مردم می‌خواهند به او رای بدهند و مشارکت مردم به همین واسطه بالا می‌رود. نکته‌ای که در اینجا وجود دارد و به تحلیل مفهوم ملت در دوره معاصر برمی‌گردد، این است که در واقع اگر قرار باشد دولت ملی در مقام وحدت قرار بگیرد، وحدت هیچ وقت نمی‌تواند مقید به یک قلمرو جزئی باشد. مقام وحدت، مقام کلیت است و در واقع اگر قرار باشد دولت ملی، وحدت ملی ایجاد کند، باید توجه داشته باشد که این وحدت نمی‌تواند به نحو انزواگراییه و جزئی و مختص به یک قلمرو فرهنگی یا جغرافیایی خاص باشد. به همین دلیل شما می‌دانید که در نظریات سیاسی و تحولات سیاسی جهان غرب، اساساً مساله دولت-ملت در جایی شکل‌گرفت که نظم فراگیر مسیحی به حاشیه رفت و جهان اروپایی برای ایجاد نقاط وحدت‌بخش جدید و جلوگیری از فروپاشی پس از نظم مسیحی فراگیر، مساله دولت-ملت‌ها را مطرح کرد. به تدریج اما روشن شد که اگر دولت-ملت‌ها نتوانند در وجه جهانی، نکته‌ای را بیان بکنند -چنانکه مثلاً در دوره‌های اخیر در بحث جهانی شدن مطرح شده است- دولت-ملت‌ها باید در قامت جهانی شدن و نظم جهانی صورتبندی بشوند و خود دولت-ملت‌ها بدون توجه به نظم جهانی نمی‌توانند مولد وحدت باشند، بلکه مولد تضاد و درگیری خواهند شد. به این معنا، اساساً دولت‌ملی اگر قرار باشد در مقام وحدت ملی قرار بگیرد، باید صورتبندی جهانی از دولت داشته باشد. نکته‌ای که در اینجا وجود دارد این است که اساساً باید توجه کنیم این جهانی بودن از حیث بنیان شکل‌گیری دولت ملی است، اگرنه در مقام تحقق، طبیعتاً این دولت در ایران شکل می‌گیرد؛ اما باید این دولت ملی که قرار است مقام وحدت‌بخش باشد، اگر فرض چنین امکانی برایش فراهم شده که بتواند جهانی عمل کند، باید بتواند در قامت جهانی عمل کند. به این معنا اساساً دولت ملی اگر قرار باشد در مقام وحدت قرار بگیرد باید بتواند وحدت حداکثری جهانی را در خودش توضیح دهد. هر چند که به لحاظ وقوع در یک جغرافیا یا فرهنگ خاصی محقق بشود. این مقام محقق انا نافی آن وجه توضیح امر وحدت‌بخش جهانی نخواهد بود. این نکته‌ای است که باید در توضیح مفهوم دولت ملی به آن توجه بکنیم. دولت ملی اگر مقید به یک فرهنگ یا جغرافیا یا حتی یک قلمرو حقوقی خاص شود، در کوتاه‌مدت یا حتی در بلندمدت منجر به نفی نقطه وحدت‌بخش می‌شود و خودش تبدیل به مساله‌ای برای نقض وحدت و ایجاد تضاد اجتماعی خواهد شد.

ایده‌ای وجود دارد دین‌بری بر اینکه ما الان در وضعیت هست پست مدرن هستیم و یک جور سیالیست در جریان است که به این واسطه نمی‌شود پیگیر یک دولت ملی و ایجاد کانونی مشترک از این جنس بود. بنابراین دولت باید روی بعضی از تصمیم‌های سیاسی خودش مستقر شود و تصمیماتی بگیرد که چه بسا به نفع خیر عمومی یا به ضرر آن باشد. نظر شما در این خصوص چیست؟ آیا این ایده برای یک دولت، حداقلی است؟

اینکه دولت درنهایت باید تصمیماتی بگیرد و قلمرو تصمیم سیاسی، قلمرو نفی عده‌ای یا به حاشیه رفتن عده‌ای و برجسته شدن و به متن آمدن بخش دیگری از جامعه است که همیشه همین‌طور بوده است و نافی بحث جهانی نیست آن مساله‌ای که مهم است این است که منطق این به حاشیه روندن و به مرکز آمدن را باید ببینیم که جهانی است یا محلی. به تعبیر دیگر اگر دولت ملی، منطقه‌ای، لوکال و محلی باشد، منطق به مرکز آوردن و حاشیه رفتنش این است که در یک انزوای جهانی است اما آن قلمرو خاص خودش را خیلی برجسته می‌کند. یعنی در یک انزوای جهانی مثلاً جغرافیای ایران را بسیار

شما از یک‌طرف با استمرار این مسیر هضم

شدن در نظام جهانی، دیگر شاهد کاهش

مشارکت مردمی خواهید بود که پای انتخابات

جمهوری اسلامی می‌آیند، یعنی باید تن به

شعارهای جهانی بدهید که بتوانید مشارکت

مردم را داشته باشید و مثلاً بی‌حجابی یا

قلان موضوع جهانی را بیذیرید و تن به این

مسائل بدهید یا اینکه اگر نمی‌خواهید به

جهت تقید به آرمان‌های انقلاب تن به اینها

بدهید، مجبورید ظرفیت‌هایی را که در

لحظه وقوع انقلاب آزاد شده و بعد به‌دلیل

مصلحت‌سنجی‌های سیاسی به لایه‌های پنهان

رفته، دوباره به عرصه عمومی بیاورید و ریسک

این ماجرا را بیذیرید

واجد وحدت می‌کند؛ چیزی مثلاً شبیه به طالبان. مساله اما اینجاست که این نوع وحدت در واقع یک وحدت سیاسی مختص به یک منطقه فرهنگی یا جغرافیایی خاص است و بعد در انزوای جهانی قرار می‌گیرد؛ اساساً وحدت بسیار شکننده و موقتی است. بنابراین وقتی از وحدت ملی حرف می‌زنیم، آن هم وحدتی که پایدار باشد و بتواند دوام داشته باشد، ناگزیر باید منطق به حاشیه بردن و به مرکز آوردنش، منطق جهانی باشد. در هر صورت، سیاست یک بخشی از جامعه را به حاشیه رانده و برخی را به متن می‌آورد، ولی منطقی که این کار را می‌کند، مهم است و آن منطق، باید منطقی باشد که در سطح جهانی قابل توضیح باشد و بتواند در سطح جهانی اعمال سیاست خاص خودش را بکند و بعد آنجا ارزیابی شود.

چون از طالبان نام بردید، از طرف دیگر یک منطقی هم وجود دارد که کلاً ایده وصل شدن به شبکه جهانی را بهترین راه دولت می‌داند. آیا می‌شود این ایده را نیز یک ایده حداقلی دانست هر چند که علی‌الظاهر جذاب قلمداد می‌شود؟ این حداقلی بودن را از این جهت می‌گویم که همین وصل شدن هم چه بسا دولت را شکننده کند و باعث شود بر نظمی مستقر شود که خود دولت روی آن تسلطی ندارد؟

بله، مفروضه این سوال شما این است که اساساً یک نظم جهانی وجود دارد و بعد یک دولت حداقلی در یک منطقه‌ای می‌آید خودش را در ذیل آن نظم جهانی وضع شده تعریف می‌کند و به این معنا در واقع در شبکه نظم جهانی قرار می‌گیرد. مساله اینجاست که اساساً آن نقطه وحدت‌بخشی این دولت حداقلی، جهانی نیست؛ یعنی در ذیل یک کانون وحدت‌بخش دیگری دارد خودش را صورتبندی می‌کند. آن نکته‌ای که عرض کردم و به نظر می‌رسد مساله دولت در انقلاب اسلامی با آن می‌خواهد حل شود این است که اساساً منطق جهانی چه نوع منطقی باشد و این منطق در واقع چگونه صورتبندی شود. به همین دلیل اینکه در واقع یک دولتی با یک وحدت حداقلی با آن نظم جهانی هم کنار بیاید، این به معنای این نیست که این دولت وحدت ملی با منطق جهانی را صورتبندی کرده است. منطق جهانی‌اش یک منطق دیگر است و او در آن منطق جهانی، در واقع یک جایگاهی را برای خودش به شکل حداقلی تعریف کرده است. اینها دو مساله است و باید به این توجه داشت.

حالا با در نظر داشتن این هشتاد و چند نفری که برای ثبت نام ریاست جمهوری آمدند و با این پیش‌فرض که تقریباً هیچ کدام گفتمانی را مثل دوره‌های قبل نمایندگی نمی‌کنند و بیشتر بر وجه سیاستگذاری، سازندگی و شکلی از بروکراسی تاکید دارند، می‌توان گفت انگار به یک شبکه جهانی وصل شدیم و عصر گفتمان‌های دولت در ایران به سر آمده یا خیر؟

این وضعیت یک وضعیت توانام فرصت و تهدید است و این ابهامی که شما می‌فرمایید به نظم ابهامی ناشی از این مساله است. ما چون در تجربه دو نظم جهانی درحال برخورد با هم هستیم که هر دو نظم هم ادعای نظم جهانی دارند، صورت‌بندی‌ها به معنای متداخل و درهم تنیده شده است. به این جهت همین نکاتی است که شما فرمودید، یعنی از یک طرف وقتی سخن از نظم جهانی می‌شود، نظم جهانی است که براساس قواعد جوامع غربی شکل گرفته و دائمی می‌خواهد جهان ما را در نظم جهانی خودش صورت‌بندی کند. به این اعتبار، این سیالیتی که شما می‌گویید، ناشی از آن نظم است. از آن طرف هم ما مدعی نظمی هستیم که علی‌رغم اینکه به‌دنبال صورت‌بندی یک نظم دیگر است اما ادعای نظم جهانی هم دارد و نمی‌خواهد نظم لوکال جهانی موجود را بیذیرد. در این شرایط این دو شیوه نظم کاملاً در تضاد با همدیگر قرار گرفته‌اند. بخشی از این ابهام، ناشی از این مساله است، در این صورت بندی شما دو نظم کاملاً متداخل در همدیگر درآید و این ابهام و به‌هم‌ریختگی بخشی به‌خاطر همین مساله است.

در سال‌های پس از انقلاب، دیدیم دولت‌ها هر کدام گفتاری را سردست گرفتند، مثلاً هاشمی روی سازندگی دست گذاشت، خاتمی بحث توسعه سیاسی و اصلاحات را به عنوان گفتار سیاسی‌اش انتخاب کرد، دولت احمدی نژاد از عدالت اجتماعی حرف زد و روحانی هم بحث تنش‌زدایی و امثالهم را پیش‌کنید. همه این گفتارها هم در مقاطعی یک رویای جمعی را برای جامعه ساخته بود. آیا می‌توان این گفتارها را دوباره احیا کرد یا اینکه ما با وضعیتی روبه‌رو هستیم که دیگر اینها مصرف شده‌اند و باید در جست‌وجوی چیزی بیش از اینها بود؟

روشن است وضعیت جامعه ایران و همین عدم مشارکتی که مردم به انتخابات در دوره قبل داشتند، بیانگر این است شعارها و نکاتی که تا حالا در حوزه سیاست توسط دولت و مجلس و امثالهم برای مردم مطرح شده، دیگر چندان جذابیتی برای عموم مردم ندارد و قلمرو سیاست باید بتواند سوال و مساله جدیدی را برای جامعه به شکل عمومی‌اش- و نه در شکل خاص و امنیتی‌شده‌اش- که به انتخابات وارد می‌شود به رای مردم بگذارد. به تعبیر دیگر آن نکات یا ظرفیت‌های خاصی که در انقلاب اسلامی در لحظه وقوع انقلاب توسط جامعه رها و آزاد شده، در ادوار مختلف از دوره سازندگی و بعد از آن، به دلیل تشخیصی که مسئولان در هر دوره دادند که جامعه ظرفیت آنها را ندارد و به تعبیری توان انقلابی‌گری اولیه‌اش را ندارد،



به لایه‌های زیرین و حتی به لایه‌های مخفی و امنیتی سپرده شده است. آن چیزی که به نظر می‌رسد دوباره باید جمهوری اسلامی سر آن ریسک و مخاطره کند و دوباره آن ظرفیت‌ها را به منصفه عمومی بیاورد و البته ریسک این به عرصه عمومی آوردن را هم بپذیرد، این است که آن ظرفیت‌های آزاد شده اول انقلاب را باید بتواند دوباره به عرصه عمومی بیاورد و درواقع مردم را به شکل عمومی دیگری آن ظرفیت خاص کند.

الان جامعه ما با جامعه ۵۷ تفاوت‌های خیلی زیادی دارد. آن چیزی را که شما می‌فرمایید می‌شود دفعتاً و بیکاره انجام داد یا اینکه باید استمری ایجاد کرد و شرایط را کم‌کم برای آن مهیا کرد. می‌دانیم که الان خیلی از جامعه‌شناسان از جوامع پساآرمانی صحبت می‌کنند و جامعه ۵۷ قطعاً یک جامعه آرمانی بود. آیا می‌توان در جامعه پساآرمانی، ایده‌های آرمانی را دوباره مستقر کرد؟

عرض کردم که این مخاطره انقلابی‌گرایانه‌ای است که باید ببینیم حوزه سیاست و به‌طورکلی ساختار سیاسی نظام، می‌خواهد به آن تن بدهد یا خیر؟ یک ریسک دوطرفه است. شما از یک‌طرف با استمرار این مسیر هضم شدن در نظام جهانی، دیگر شاهد کاهش مشارکت مردمی خواهید بود که پای انتخابات جمهوری اسلامی می‌آیند، یعنی باید تن به شعارهای جهانی بدهید که بتوانید مشارکت مردم را داشته باشید و مثلاً بی‌حجابی یا فلان موضوع جهانی را بیذیرید و تن به این مسائل بدهید یا اینکه اگر نمی‌خواهید به جهت تقید به آرمان‌های انقلاب تن به اینها بدهید، مجبورید ظرفیت‌هایی را که در لحظه وقوع انقلاب آزاد شده و بعد به دلیل مصلحت‌سنجی‌های سیاسی به لایه‌های پنهان رفته، دوباره به عرصه عمومی بیاورید و ریسک این ماجرا را بپذیرید. چرا؟ چون تنها ظرفیت‌هایی که ما در مقابل نظم جهانی داریم در لحظه وقوع انقلاب اسلامی و در یک خیزش بسیار پرخطره دوره انقلاب و جنگ آزاد شده، یعنی در لحظاتی که آدم‌ها تمام هستی‌شان را به‌مخاطره انداخته‌اند و وارد جنگ شده‌اند. ما به‌خاطر مصلحت‌سنجی آنها راه‌لایه‌های پایین و پنهانی برده‌ایم و حالا در معرض مخاطره‌ایم. از یک‌طرف مشارکت مردم را در ذیل چهارچوب انقلاب می‌خواهیم و از یک‌طرف هم نمی‌خواهیم آن ظرفیت‌ها را آزاد کنیم و ظرفیت‌های جهانی را هم نمی‌خواهیم بپذیریم. در این شرایط طبیعی است مشارکت پایین می‌آید، مگر اینکه باز تن به آزادسازی آن ظرفیت‌ها بدهیم.

طبق آخرین نظرسنجی‌ها هنوز آرمان‌هایی همچون عدالت اجتماعی و امثالهم ظاهراً در صدر قرار دارند. نکته‌اش این است زمانی که چنین آرمان‌هایی را در لایه‌هایی چون دولت می‌خواهیم بیاوریم، انگار صرفاً در لایه سیاستگذاری آنها را می‌خواهیم محقق کنیم. آیا می‌شود گفت تقلیل حوزه سیاست به سیاستگذاری، از علل شکست ما در لحظاتی است که می‌خواهیم ریسک و خطر آزادسازی

ظرفیت‌هایی را که اشاره داشتید انجام دهم؟

پاسخ شما را با ارجاع به یکی از بحث‌های فارابی می‌دم. فارابی بحثی درباره ملت در «کتاب الحروف» دارد و در بعضی جاهای دیگر نیز مطرح کرده و آنجا توضیح می‌دهد ملت‌های متکثر در طول تاریخ در یک فرآیند تاریخی تکوین پیدا می‌کنند و اجزای خودشان را می‌سازند. برای فارابی، یونانی‌ها هم امت هستند. درواقع ما چیزی که به آن فرهنگ‌های متکثر می‌گوییم، برای فارابی یک امت است.

در منازعه‌ای که آن وقت در میان دولت‌های مختلف یا به‌تعبیر دقیق‌تر فارابی، میان امت‌های مختلف مثل امت یونانی، امت اسلامی و... برای جهانی شدن و تاثیرگذاری روی همدیگر شکل می‌گیرد؛ فارابی توضیح می‌دهد زمانی یک ملت فراتر از همه امت‌ها شکل می‌گیرد که این ملت بتواند از سطح منازعات فرهنگی خود- که فارابی آنجا با بحث‌های جدل و خطابه آن را توضیح می‌دهد- بگذرد و به سطح فلسفه و عقل برسد. فارابی توضیح می‌دهد زمانی که بین عقل و وحی جمع می‌شود ملت شکل می‌گیرد و ملت ابراهیم شکل می‌گیرد. اینجاست که اساساً وجهه جهانی، معنا پیدا می‌کند و آن وقت امت‌ها می‌توانند ذیل ملت شکل بگیرند. به نظر من ما در شکل‌گیری فرآیند یک ملت واحد جهانی، به این سطوح قبل از ملت جهانی بی‌توجه هستیم. ما باید این سطوح را در دولت- ملت جهانی کاملاً توضیح داده و حل و جذب و هضم‌شان کرده باشیم و بعد بتوانیم جای آنها را معلوم کنیم و در یک رقابت تنگاتنگ دم از ملت وحدت یافته جهانی بزنیم. اگر به این وجوه توجه کنیم آن حوزه‌های سیاستگذاری قابل توضیح می‌شود و می‌توانیم این مفهوم را با توجه به لایه‌ها و سطوح پایین‌تر توضیح دهیم.

طرح این پرسش هم بد نیست بعد از اتفاقاتی که در غزه افتاد و آن بترتی که ایران با عملیات «وعده صادق» در منطقه از خود نشان داده، آیا می‌توان به بحث‌هایی چون افزایش همبستگی اجتماعی امیدوار بود یا اینکه این را فقط باید مختص طیف خاصی از طرفداران حکومت دید؟

ما باید بتوانیم همان‌طور که نامه‌آخر مقام معظم‌رهبری به جوانان دانشگاه‌های آمریکا نشان می‌دهد، اتفاق را در سطح جهانی صورت‌بندی کنیم. اساساً این نامه‌ای که آقا به دانشجویان آمریکایی می‌نویسند، می‌گوید که بحث فلسطین، حتی مساله جهان اول جهان اسلام هم نیست، بلکه دارد مساله اول جهان می‌شود. این صورت‌بندی اگر از حیث نظری و عملی بتواند خودش را از حیث جهانی بازتولید کند، می‌تواند به آن مساله مدنظر شما کمک کند.

فرهیختگان

آینده حکمرانی

[نقد و بررسی اندیشه‌ها]



پنجشنبه ۲۴ خرداد ۱۴۰۳



شماره ۴۱۶۱



WWW.FDN.IR



FARHIKHTEGANDAILY

